

زخم‌های که خنجر شده‌اند ...

هانسہ موحد



ستتر ماہریس

شراره

ار میاں این همه پا دسال پاهای شریف می‌گردم کفش‌ها س هم گم شده‌اند فهوه‌ای،
مشکی، اسپرت سفید لانه لای هم گیر کرده‌اند و هر بار به نوک هم می‌خورید صدای
صاحبانشان بلند می‌شود بحشید حواسم بود حاتم برو حلو ای نانا نمی‌سی حا
واسه نفس ندارم ندار سالم برسیم حوبه

همین‌طور که نشست‌ام و ساک روسری‌هایم را در بغل چپانده‌ام دوباره چشم می‌اندارم
تا شریف را پیدا کنم انگار رفته حلوتر وسط مترو استاده و لاند دارد رور آحرش را برای
فروش دستمال حادوبی‌هایش می‌رند آره دیدمش باهانش دور شده‌اند اما مح دستش به
مبله آویزان شده و لقل می‌خورد نا آن رحم آشکاری که روی مح دست راستش کیسه‌وار
مانده است به راحتی قابل شناسایی است

رن خوش‌صدا می‌گوید راه آهن مسافرس محترمی که قصد ادامه مسر دلم
می‌خواهد صدایش را بوس کنم حوری حرف می‌رند که حسنگی‌ام در می‌شود دلم
می‌خواهد باز هم حرف برند ار شرق به عرب نافد و بیاید حلو یکی‌یکی مسیرها را
بحواند بعد هم بگوید ار کدام مسیر اگر بروم رودتر از این رنگی لعنتی خلاص می‌شوم و
کنار مامان آرام می‌گیرم

مترو یکباره حلوت شد الاں دیگر تعداد باهای ایستاده کم‌تر شده و شریف به من
بردی‌ک‌تر شده است می‌دانم اگر پرسم چه قدر کاسی کرده‌ای؟ طلق معمول رو
برمی‌گرداند و می‌گوید به قدری

شریف می‌گوید دست‌فروش نباید یک لحظه هم بشسد ولی حسسته‌ام و پاهایم حسسته‌تر
یکی دو استنگاه مانده به حانه کف رمس ولو شدم چون حوصله گفس حرف‌های شبانه

روری را هم نداشتیم اسکه بلند شوم و نگویم خوشگل خانما خوش سلقه‌ها روسری طرح‌دار دارم و ساده سازی به انو بداره شست‌وشوی راحتی دازه و خیلی شیک روی سر وایمیسه انقدر قیمت خریده و انقدر قیمت همکاره، من امروز آتیش ردم به مالم و حراشون کردم رباحام جان شال و روسری بدم خدمتت که سرت کنی و همه را حدب خودت کنی؟ روسری سایر بزرگ هم دارم خانما!

حسته شده‌ام از تکرار اس کلمات و حملاتی که صاحب دهانم شده‌اند بپارم دلم می‌خواهد یکجا با روسری‌هایم از مترو پرتشان کنم بیرون و خودم هم سالم بمانم برای یک روز فقط یک روز روری که ححرم را درست برسم وسط پیشانی یک نفر یک نفری که بالاخره یک روز با پاهای خودش می‌آید سال‌هاست ححرم تر کرده‌ام برایش آدمی که باشد بهتر است چون به درد هیچ کجای جهان نمی‌خورد

شریف ستمم می‌آید الان دیگر کفش و پیا و ساک نیمه‌حالی‌اش را می‌بینم باد کیفش خوانیده و خوشحالم که امروز می‌تواند چند تا کلمه حرف حسانی برانم برسد فروش دستمال‌هایش که رناب باشد انگار می‌شود یک آدم حسانی تحصیلکرده که فقط یک دست لباس مارک کم دارد از همه‌ها می‌گوید و هرچند دقیقه صحت و سقم حرف‌هایش را وصل می‌کند به ایستاگرام و فلان سانتی که از این حرف‌های درآمدزایی و موفقیت در کسری از ثانیه می‌رسد همان مراکری که از صبح تا شب سمسار و جلسه برای یک مشت بیکارتر از خودشان می‌گذارند تا بشیید و بخورید و بروید دل مرده را تو چه شست و همایشی رنده می‌کنی؟

کارم می‌ایستد و نوک کفش‌هاش را می‌رید به کفش‌هایم

- دستت را بده

- حس بلند شدن بدارم

به ایبکه از کله سحر تا الان فقط کار کردی!

- به کل روز شسته بودم روی رمس و روسری‌هام را به هم گره می‌ردم با بحتم بار شه!

- بلند شو یا علی

پشتم را می‌تکانم و مبله‌ی فلری مترو را می‌گرم کیعم را روی شاهه می‌اندارم و با هم

از آحرب در مترو بیاده می‌شویم شریف کیف پولش را درمی‌آورد و یک ده هراری بیرون می‌کشد. همیشه به آحر خط که می‌رسیم یادش می‌افتد سیگارش تمام شده به کف پول فلمه‌اش نگاه می‌کنم پر از ده هراری و پیح هراری است

می‌گویم انگار این دستمال حادویی‌ها ت واقعاً حادویییه حالی می‌ری و دست پُر برمی‌گردد خدا بده برکت

می‌گوید ایبا که چیری بیست رو هم جمعش کنی سیصد تا بیش تر نمی‌شه من با این درآمد ته تهرانم نمی‌تونم حوبه احاره کنم خرید طلا و آیه و شمعدون هم واسه شما پیشکش

- کی آیه و شمعدون خواست؟

- عروس دون آیه و شمعدونم مگه دارم؟ نمی‌گس عروس خودش را تو کدوم آیه نگاه کرد و گفت بله؟

- عروس تو چشمای یه نفر نگاه کرد و گفت بله حلی وقتنه گفته بله

- شماره ۱۲

- حان شماره ۱۲

- اون حمله بود که همیشه می‌گفتی

- «مهم آیه که وقتی می‌میری دستت تو دستش باشه»

- آره اونو هر روز برای خودم تکرار می‌کنم

نگاهش می‌کنم و با هم تکرار می‌کنیم «مهم آیه که وقتی می‌میری دستت تو دستش باشه»

حال شریف وقتی خوب است که از من بپرسد چه قدر کاسی کرده‌ای؟ این یعنی حالش برای چند روز خوب است و دیگر لنگ من و اصغر یقه‌دور و نامادری عنقش برای پول بیست شاهه‌ام تیر بدی می‌کشد. کعم را برمی‌دارم و می‌ایستم شریف کیف را از روی رمس برمی‌دارد و ساک سمه‌حالی خودش را به من می‌دهد

- انو تو بار من کیفیت را ماسم